

غنم های شاه

«لادن»

م. رعنائی

سرشناسه	:	رعنائی طبایح، مریم، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور	:	غم‌های شاد / لادن / مریم (مهرباب) رعنائی.
مشخصات نشر	:	مشهد: طنین قلم، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	:	۳۴۴ ص.
شابک	:	978-964-6173-53-8
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	:	۸۰۸۷۵ PIR / ج ۸۸ غ ۸ / ۱۳۹۰
رده بندی دیویی	:	۳/۶۲۱۸۸
شماره کتابخانه ملی	:	۸۴۲۱۵۴۲



انتشارات طنین قلم

۰۵۱۱-۲۰۸۲۳۲۱، ۰۹۱۵۱۰۹۳۶۹۵

taninhalam@yahoo.com

غم‌های شاد
«لادن»

تألیف: م. رعنائی

طرح روی جلد: م. رعنائی

قطع رقی، ۳۴۴ صفحه، ۱۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۰

ویراسته: م. رعنائی

شابک: ۸ - ۵۳ - ۶۱۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

امور فنی و چاپ: چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

مقدمه

و تو می‌دانی
 لرزش دل‌پایه‌ای، پروانه‌رانه شیطننت کودکانه‌اش رسوا می‌کند
 همچنان که کوبشهای قلب پنجره‌ها، تعبیر ممکن صداقت را
 در گلوگاه عشق شیشه‌ای که وزنش را بالهای شفاف
 رنگین کمان فریاد کرده باشد.
 بی‌گمان روز ز راه می‌رسد، تو بمان با من
 روزهای راکد من با تو سرشار خواهد شد
 و توان دستان من از هجوم عطر چشمانت
 گلبرگهای رازقی را در باغچه‌ی خورشید خواهد کاشت.

عصر یک روز بهای در سال ۱۳۸۷، پشت میز کارم نشسته بودم و به آخرین صفحات رمان را از سه تار که تازه تمام شده بود، نگاه می‌کردم همان موقع تلفن زنگ زد. آن طرف شخصی به نام کیوان رن بود که در تهران زندگی می‌کرد. دوستی از دوره دانشگاه من به نام یاسین، درباره کتابهایم با او صحبت کرده بود. کیوان و همسرش داستانی داشتند که میل داشتند آن را بخوانم و نظرم را راجع به آن خیلی زود اطلاع دهم.

آنها محتاط بودند و از توضیح اضافی درباره داستان امتناع کردند. فقط گفتند که مایلند به مشهد، محل اقامت من بیایند و درباره داستان با من صحبت کنند. بنابراین علی‌رغم تردیدم در قبول چنین پیشنهادی چون در حال نوشتن چند رمان و یک کتاب قطور داستانه‌های مینی‌مارستی بودم، همین که دیدم خیلی اصرار می‌کنند و به خودشان زحمت راه را می‌دهند، قبول کردم هفته بعد آنها را در دفترم ببینم.

بنابراین رأس ساعت مقرر از فرودگاه به دفترم آمدم و با هم آشنا شدیم. بعد از دقایقی، شرم ناشی از آشنایی کم‌کم از بین رفت و هر سه مقابل هم نشستیم. بعد از ظهر بهاری نسیم مطبوعی می‌وزید و از پنجره‌ای که مقابل ما بود به داخل می‌آمد.

آنها از من قول گرفتند که در صورت تمایل به نوشتن داستان، هیچ کدام از نامه‌هایی که در کتاب ذکر شده بود را فاش نکنم. درخواست آنها منطقی بود و من پذیرفتم. چون این داستان، سرگذشت آنها بود.

بنابراین دقیق گوش کردم و سوال‌های زیادی پرسیدم. آنها یکی پس از دیگری صحبت می‌کردند. حتی چندین نامه به زبان انگلیسی، تعدادی عکس، آدرس و همچنین دفترچه‌های یادداشت جهانگیر و یادداشت‌هایی که براساس تحقیقات زیاد خود کیوان نوشته شده بود را به من نشان دادند.

منشی دفتر می‌آمد و می‌رفت و قهوه می‌آورد و من ضمن صحبت آنها یادداشت‌ها و نامه‌ها را می‌دیدم.

شب تا دیروقت گذشته بود که بالاخره نوشتن داستان را پذیرفتم و وسوسه شدم که خیلی سریع بنویسم. تصمیم‌گیری در آشکار کردن برخی از رخدادها برایشان کار سختی بود و حتی مسائلی که به خانواده‌هایشان مربوط می‌شد. آنها حس می‌کردند آشکار کردن تمام جزئیات داستان ممکن است سبب مسائل خاصی شود که خاطرات خوب را از بین ببرد. خاطراتی که مردم از دکتر همایون و دوستش جهانگیر داشتند. با این حال هر دو به نتیجه مطلوب رسیدیم و با توجه به تعهدات شخصی‌ای که به یکدیگر داشتیم به این باور رسیدیم که قضاوت درباره نوشته‌ها درست باشد.

ضمن تحقیقات و نوشتن، چندین بار از لادن و کیوان خواستم به دیدنم بیایند و آنها هر بار با اشتیاق بی نظیر این تقاضا را می‌پذیرفتند. آنها مشتاق بودند و می‌خواستند مطمئن شوند که آیا داستان درست پیش می‌رود. گاه فقط صحبت می‌کردیم و گاه فقط به نوشته‌ها نگاه می‌کردیم. علاوه بر کمک‌های لادن و کیوان و همچنین نوشته‌ها و اطلاعات جامع و کامل جهانگیر می‌بایست یک‌بار

همراه آنها به تهران سفر می‌کردم و گفتگوهای مختصری با چندین نفر از افراد سالمند که همه چیز را خوب به خاطر داشتند انجام می‌دادم. اما در تمام طول مدت نگارش و با تمام تلاش و تحقیقاتم باز هم کمبودهایی وجود داشت.

گاهی تصورات شخصی خودم را به آن اضافه می‌کردم اما در زمانی آرام، به نوشتن می‌داختم که توانستم با خود جهانگیر و دکتر همایون صحبت کنم و از این آشنایی نزدیک، قضاوت درستی درباره آنها داشته باشم و مطمئن باشم که رویدادها در داستان جالب و منطقی است.

یکی از موارد مبهمی که وجود داشت سفرهای خارج از کشور آنها به آلمان بود که در ارتباط با این سفرها مجبور بودم به تعدادی دست نوشته، نامه و دفترچه خاطرات اکتفا کنم. در طی مدت نوشتن حس می‌کردم یکی از آنها شده‌ام و شخصیت‌های داستان طوری برایم صمیمی و آشنا بودند که در بین مسیری که طی می‌کردم اگر مسئله مبهمی وجود داشت، قوه تخیلم به من کمک می‌کرد و این باعث می‌شد به راحتی بنویسم. ولی در بعضی جاها اطلاعات بسیار ضعیف بود به طوری که حس می‌کردم داستان ناقص است و مجبور می‌شدم به سراغ کسانی بروم که اسامی آنها به علاوه آدرسشان در دفترچه یادداشت آمده بود.

مسائل توصیفی‌ای که در کارهای مقدماتی برای نگارش این کتاب انجام دادم و همچنین نوشتن آن به طرز فکرم و قوه نوشتنم خیلی کمک کرد. ضمن انجام تحقیقاتم با شناخت شخصیت‌های داستان متوجه شدم، حیطه‌ی چنین روابطی می‌تواند خیلی گسترده تر و عمیق تر باشد، عمیق تر از آن چیزهایی که قبلاً دیده و یا شنیده بودم؛ شاید هم با خواندن این داستان دنیا به طرز ناباورانه‌ای برایم تکرار شد. کار آسانی نیست در دنیایی که شدیداً وابسته به مسائل روحی و روانی است ما بتوانیم در مواقع خاص درست تصمیم‌گیری کنیم. تصمیمی که به هیچ کس

لطمه‌ای وارد نسازد و حد و مرز قلمرو خود و دیگران را به خوبی بشناسیم و در موجودیت خود و آنها بکوشیم.

ورود به قلمرو زیبا و گاهی غیر باورانه داستان ممکن است ابتدا مشکل باشد. می‌دانستم قبل از شروع به نوشتن باید بر خیلی چیزها غلبه کنم. با این وجود اگر با نزدیک شدن به رخدادها ناباوری‌های شما هم طبق گفته‌ی یاسمین دوست لادن و یار قدیمی من کاهش یابد، مطمئن هستم آنچه را که من تجربه کردم، تجربه خواهید کرد و در جای جای داستان شما هم مانند آنها جای نفس کشیدن میان بهت و حیرت خواهید یافت.

پاییز ۱۳۸۸